



وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

۱۰۱} و همین که پیامبری از پیشگاه خداوند به سوی آن‌ها آمد که تصدیق کننده است آنچه را که با آن‌ها بود، گروهی از کسانی که کتاب به آن‌ها داده شده، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان که گویی نمی‌دانند.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾

۱۰۲} و پیروی کردند از چیزهایی که شیاطین همی دربارهٔ ملک سلیمان می‌خواندند^۱ و سلیمان کافر نشد، ولی شیاطین کافر شدند که به مردم جادو را می‌آموختند و چیزهایی را که بر دو فرشته در بابل، هاروت و ماروت، فرود آمده بود. این‌ها هیچ کس را نمی‌آموختند، مگر آنکه می‌گفتند: ما [مایه] آزمایشیم، پس کافر مشو! مردم از آنان چیزهایی می‌آموختند که به سبب آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند. این‌ها به سبب آن، جز به اذن خدا، به کسی آسیب رسان نبودند، و چیزهایی می‌آموختند که آسیب می‌رساند و سودی نمی‌بخشید. این‌ها به خوبی دانستند که هر کس این چیزها را به دست آورد در زندگی دیگر هیچ بهره‌ای ندارد. چه بد و نارواست آنچه نفوس خود را در مقابل آن فروختند اگر می‌دانستند!

۱. در اینجا «تلاوت» که حرف جرّ «علی» آمده، به معنی «تهمت زدن» و «دروغ بستن» است نه خواندن. در تفسیر المیزان (ج ۱، ص ۲۳۵) نیز بدین نکته اشاره شده است؛ بنابراین، ترجمهٔ دقیق آیه چنین است: «و [یهودان] آنچه شیطان‌ها بر ضدّ فرمان‌روایی سلیمان تهمت [ساحری] می‌زدند، پیروی کردند». محمدعلی کوشا: «نقد ترجمهٔ آیات در تفسیر پرتوی از قرآن»، آینه پژوهش، شماره ۱۱۹، ص ۴۱. آیهٔ الله طالقانی همین احتمال را در معنای «علی» در ذیل تفسیر آیه داده است.



﴿۱۰۳﴾ اگر این‌ها ایمان می‌آوردند و پروا می‌داشتند،
 به یقین بهره‌شان از نزد خدا برتر و بهتر بود، اگر
 می‌دانستند. وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ
 اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾

شرح لغات

اتَّبِعُوا (از اتباع): دنباله‌روی کردن. تابع: دنباله‌رو.

تتلوا: او را پیروی می‌کند، از او روی می‌گرداند و واگذارش می‌کند؛ نوشته را
 پی در پی می‌خواند.

شیاطین (نک به آیه ۱۶)

مُلْك: دارایی و آنچه در آن تصرف می‌شود، قدرت، سلطنت.

سلیمان کلمه‌ای عبرانی است. بعضی گویند از «سلم» است. به معنی پیر از
 سلامتی و خیر. یکی از چهار فرزند داوود و جانشین او.

السحر: نازک کاری؛ نقره را به زر اندودن؛ باطل را به صورت حق درآوردن؛ عقل
 را ربودن؛ روی از چیزی گرداندن و از آن دور داشتن؛ فریبکاری.

سَحْر (به فتح سین): ریه (شش). «انْتَفَخَ سَحْرَهُ»: ریه‌اش باد کرد. کنایه از
 وحشت زدگی است؛ گویا جادو چنان چشم و گوش را متوجه خود می‌کند که نفس
 در سینه جادو شده حبس می‌گردد.

بابل: شهر یا کشور معروفی در میان دجله و فرات یا مرکز کلدان بوده است.

هاروت و ماروت، دو نام غیرعربی و عَلَم است، می‌شود که نام مستعار یا
 کنایه‌ای باشد.

فتنة: آزمایش. فتانه سنگی است که با آن زر و نقره را می‌آزمایند.

مرء: آدمی، مرد، از جهت صفات پسندیده. مؤنث آن مرأه است، مرأه گوارایی.
 مروءة بزرگواری و مردانگی.

اذن: اجازه، اعلام، اباحه، امر. چون به خداوند نسبت داده شود به معنای سنن و دستورات خدایی هم آمده است.

خلاق: بهره فراوان از خیر.

مثوبه: ثواب. مَثُوبَةٌ (به فتح واو): برگشت بهره عمل؛ و اتاب، پاداش خیر و شر.

بیشتر درباره خیر گفته می شود.

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ...» همان کسانی که به نور وحی چشمشان باز شده بود و پیوستگی و عزت خود را با کتاب و آیین خدایی یافته بودند، همین که پیامبری به سویشان آمد تا پایه دعوت و کتب گذشتگان را استوار گرداند، به سبب حسادت و کینه ورزی با شخص پیامبر خاتم و آیین او، کتاب خدای را پشت سر افکندند.

نادیده گرفتن و از خاطر راندن کتاب را [با کنایه] به صورت حسنی پشت سر افکندن نمایانده است. کتاب منسوب و مضاف به خدا (کتاب الله) که جامع صلاح و سعادت و برتر از ظروف و اشخاص است، شامل قرآن و کتب گذشتگان است. چون در حقیقت این کتابها از یک مبدأ هستند و به هم پیوسته اند: کتب گذشتگان مبشر و آماده کننده قرآن و قرآن مکمل و مصدق آنان است. اگر مطالب و مبشرات کتب خود را به دور افکنده اند، قرآن را هم طرد کرده اند. اگر قرآن را نپذیرفته اند کتبهای خود را به دور افکنده اند. آیا کتاب خدای را که پشت سر افکندند به چه روی آورده اند؟ و در پی چه هستند؟ دنبال جادو و افسانه و اوهام:

«وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ» اینها که پیوسته عهدها و کتاب خدا را پشت سر افکندند و از چیزهایی پیروی کردند که شیاطین به زبان ملک سلیمان همی می خواندند؛ آنچه از اوهام و نوشته های سحر و طلسمات و جادوگری را ترویج می کردند، اساس و قدرت ملک سلیمانی را که بر پایه ایمان، حکمت و عدل پیامبری استوار شده بود، سست و بی پایه می گرداند.



مقصود از «شیاطین» آدمیان دیوسیرت یا دیوان بدسیرت اند. این‌ها هستند که با القائات و اعمال شیطانی و با سخنانی فریبنده می‌کوشند تا دعوت پیامبران رازشت و ناجور بنمایانند: ﴿و کذلک جعلنا لکل نبیّ عدواً شیاطین الانس و الجنّ یوحی بعضهم الی بعضٍ زخرف القول غروراً﴾^۱: «بدینسان قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنی را از شیاطین انس و جن که وحی می‌فرستد بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر، سخنان پیراسته را برای فریب دادن».

از [لفظ] «علی» [در آیه] «علی ملک سلیمان» این معنا ظاهرتر از احتمالات دیگر است که قدرت و گسترش ملک سلیمان در تاریخ بنی اسرائیل و سرزمین فلسطین بی‌مانند بوده است؛ چنانکه بعضی از کشورهای مجاور با کشور سلیمانی پیمان بسته بودند و باج می‌دادند. مردمان وحشی و قبایل سرکش در برابر قدرت سلیمانی تسلیم گشتند و عیاران و ولگردان به کار کشیده شدند. برای بنای «هیکل»^۲ و تکمیل مسجدی که داوود تأسیس کرده بود و ساختمان کاخ‌ها از هر سو متخصصین فنی که مصالح ساختمانی آن‌ها چوب‌های محکم و سنگ‌های تراشیده پهن و بلند بود، به سوی پایتخت سلیمان روی آوردند. در زمان سلیمان جنگ‌ها، اضطراب‌ها و سرکشی‌هایی که تا زمان داوود ادامه داشت، از میان رفته امنیت و صلح برقرار بود. این ملک و قدرت در نتیجه تعالیم و کوشش جانشینان موسی و فداکاری‌های فرماندهان با ایمان و حکمت و تدبیر و عدل و داد داوود و سلیمان [به دست آمده] بود. این محیط امن و عدل و کار، طوائف مختلف را با عقاید و اوهامشان جلب کرد. به تدریج اوهام و خرافات سحر و شعبده و طلسمات در میان بنی اسرائیل و در دربار سلیمان و میان زنان حرمسرایش که از ملیت‌های مختلف

۱. الانعام (۶)، ۱۱۲.

۲. معبد.

بودند و با هم رقابت داشتند، شایع شد، تا آنجا که قدرت و سلطنت بی مانند و بی سابقه سلیمان را معلول و مسبب طلسم و انگشتر و ساحری سلیمان و تلقینات جن می پنداشتند! چنانکه می گفتند خاصیت آن انگشتری و به دست کردن آن، به دست آوردن ملک و تسخیر جن گردیده است. زیرا تعلیل یعنی علت جویی و نسبت دادن هر حادثه‌ای به علتی، از خواص و ممیزات آدمی است. از این جهت، مردمی که دارای عقل و اندیشه نیرومند یا نیرویافته از حکمت و ایمان نباشند، نمی توانند علل حوادث را چنان که هست درک کنند. این‌ها به وهم و اندیشه ناتوان خود برای حوادث طبیعی یا اجتماعی و دیگر پیشامدها، علل و اسباب وهمی و غیرحقیقی تصور می کنند و داستان‌ها می سرایند. هر چه [بیشتر] این داستان‌ها و اوهام از طبقه‌ای به طبقه دیگر و از گذشته به آینده بازگو گردد، در ذهن‌ها بیشتر جای می گیرد و [رفته رفته] به صورت حقیقی در می آید، چنانکه در میان عموم مردم کوتاه اندیش درباره حوادث طبیعی و پیشرفت‌ها و شکست‌ها و دیگر روی دادها این گونه اندیشه‌ها پیوسته بوده و هست. آن مردمی که گرفتار چنین اندیشه‌ها شوند و نتوانند علل هر حادثه را درست بررسی و درک کنند، همیشه در اوهام خود می مانند و راه رشد را گم می کنند و زبردست و زبون کسانی می شوند که سررشته علل را به دست آورده‌اند و پیش می روند. سحر حلال و باطل السحر و طلسم و انگشتر معجزآسای سلیمان، همان ایمان و حکمتی بود که خداوند به وی عنایت فرمود. سلیمان، با آن حکمت و روشن بینی، زبان احتیاج و کلید اداره جن و انس و حیوانات را به دست آورد و با نیروی حکمت و تدبیر همه را مسخر خود کرد. این حقیقت در کتاب «ملوک» تورات و «اخبار ایام» آن مکرر ذکر شده است. از جمله در اصحاح سوم فراز پنجم، می گوید:

«پروردگار در خواب برای سلیمان نمودار شد و گفت: درخواست نما که چه



چیز به تو دهم. سلیمان گفت: تو با بنده خود، داوود، پدر من با رحمتی بزرگ رفتار کردی، چنان که در برابر تو با امانت و نیکی و استقامت قلب پیش رفت، و این رحمت بزرگ را برایش نگه داشتی و به وی فرزندی دادی تا بر کرسی او بنشیند؛ اکنون هم امروز، ای پروردگار، خدای من! بنده خودت را به جای داوود، پدرم، سلطنت بخشیدی؛ و من جوانِ نرسی هستم که خروج و دخول در کار را نمی دانم و بنده تو در میان قبیله توام، همان قبیله ای که گزیدی و آن‌ها را بیش از پیش افزودی؛ پس به بنده ات قلبی دانا عنایت کن تا بر قبیله ات فرمانروایی کنم و میان خیر و شر تمیز دهم... این کلام در چشم پروردگار خوش آمد... پس گفت: چون تو چنین درخواستی کردی و برای خود چیزی نخواستی... اکنون به تو قلبی حکیم و تمیز دهنده می دهم تا هیچکس پیش از تو چون تو نباشد... پس اگر راه مرا پیمودی و فرایض و وصایای مرا نگاه داشتی، چنان که پدرت داوود پیمود، من روزگارت را طولانی خواهم کرد. پس سلیمان از خواب بیدار شد...».

همان سان که علم، حکمت و عدل سلیمان و وزرا و ارکان کشور او، ملک او را در میان کشورها و ملل آن روز استوار و پایدار کرد و دامنه نفوذ آن را گسترش داد؛ شیوع اوهام جادوگران و خیالبافان، مانند موریانه، نخست عقول و افکار را پوک کرد و مغز حکمت و تعقل را از میان برد، آن گاه ملک سلیمان و پایه تخت وی را که بر عقل و حکمت مستقر بود، سست و بی پایه کرد و زیر عصای قدرتتش را خالی ساخت تا پس از چندی یکسره آن ملک ساقط و آن اجتماع به هم پیوسته و پیشرو متلاشی گردید.

می تواند مقصود از «ماتلوا» - به قرینه «علی» - دروغ‌ها و افتراهایی باشد که به سلیمان، هنگام توسعه ملک و قدرتتش، نسبت داده‌اند. یا مقصود اوهام سحری و افتراها و دروغ‌ها یا افسانه‌ها و سرودهای بت‌ها باشد.

در تورات، باب ۱۱ پادشاهان، چنین نوشته شده است:

«و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند... پس سلیمان در عقب «عشتورت»، خدای صیدونیان، و «ملکوم»، بت پلید عمونیان، رفت و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده مثل پدر خود، داوود، خداوند را پیروی کامل ننمود. آن گاه سلیمان در کوهی که رو به روی اورشلیم است مکانی بلند، به جهت «کמוש» که رجس موآبیان است، و به جهت «مولک»، رجس بنی عمون، بنا کرد...».

از مجموع تاریخ سلیمان چنین دانسته می شود که گویا در آغاز کار، در دربار و کشور سلیمان، با قدرتی که داشت، ملل دیگر نمی توانستند خدایان خود را پرستند یا معابدی برای آنان برپا سازند. از آنجا که فشار و قهر دوام ندارد و با سیاست و اداره کشوری که مردمی از ملل مختلف در آن وارد شده با هم آمیخته بودند، سازگار نبود، به ویژه آنکه هنرمندان و کارگران توانا از غیر بنی اسرائیل بودند، ناچار سلیمان در اواخر عمر سلطنتش به ملل دیگر برای عبادت خدایان خود و ساختن معابد آزادی داد. از این آزادی خواه نخواه همسران سلیمان هم که عقاید ملی و میراثی خود را نگه داشته بودند، برخوردار شدند. چون یهود در آن روز نسبت به «یهوه»، خدای بنی اسرائیل، سخت تعصب داشتند، این آزادی خوشایند شیوخ و عامه آنها نبود، از این رو سلیمان را به انحراف از توحید متهم کردند و چنین افتراها و دروغ‌هایی را درباره او شایع ساختند. همین تبلیغات دروغ موجب اختلاف و بدبینی و در نتیجه رو به ناتوانی رفتن ملک سلیمان گردید.

این بیان بنابراین است که [«علی» در] جمله: «علی ملک سلیمان» مشعر بر زیان و مخالفت باشد. و نیز احتمال دارد که «علی» برای استعلا یا احاطه باشد: «آنچه



بالای ملک سلیمان، پس از تأسیس و قدرتش، گفتگو می‌شد، یا «آنچه درباره همه ملک سلیمان...» می‌شود به حذف و تقدیر مضاف باشد: «آنچه در عهد و زمان سلیمان...»^۱.

مراد از «ماتلوا» را، چنان که بیان شد، می‌شود بافته‌های ساحران و کاهنان، یا دروغ‌های مفتریان یهود گرفت؛ و می‌تواند مقصود داستان‌هایی باشد که در باب ملوک و اخبار ایام تورات آمده است: شرح [حال] طوایف و طبقات و صنعتگران و زنان حرمسرا و ساختمان‌ها و روابط و طول و عرض بناها و سنگ‌ها و چوب‌هایی که به کار رفته و مقادیر طلا و نقره‌ای که مصرف گشته و از این قبیل داستان‌ها و افسانه‌هایی که برای سرگرمی و افتخار به گذشتگان و بیدار کردن احساسات و تعصبات قومی و غرور برتری بر دیگران سراییده می‌شود و نفوس را از تقوا و ایمان و عمل صالح منصرف می‌گرداند. بنابراین مفهوم آیه این است: «این‌ها کتاب خدا و دستورات آن را پشت سر افکندند و به افسانه‌هایی که شیاطین گمراه کننده از صراط حق درباره ملک سلیمان همیخواندند دل دادند و از آن‌ها پیروی کردند».

خلاصه احتمالاتی که در کلمات قسمت اول آیه تا «علی ملک سلیمان» به ذهن متبادر می‌شود این است:

«اتبعوا»: در عمل پیروی کردند، فرا گرفتند، معتقد شدند.

«ما» بافته‌های ساحران و افسونگران؛ دروغ‌ها و افتراءات؛ داستان‌ها و افسانه‌ها.

۱. حرف «علی» به معنی «بر» به معانی و منظوره‌های گوناگونی می‌آید. به معنای زیان (علیه) در برابر (له) به معنای سود و نفع؛ به منظور استعلاء (برتری جستن) و احاطه (دربرگرفتن). و منظوره‌های دیگر... مؤلف احتمال دیگری هم داده‌اند که ممکن است کلمه‌ای مانند عهد و زمان به ملک سلیمان اضافه شده باشد که در لفظ حذف شده باید آن را در تقدیر گرفت، در این صورت معنای قسمت اول آیه چنین می‌شود: «آنچه شیاطین در عهد و زمان سلیمان بر کشور و پادشاهی او پی‌درپی در گوش‌ها فرو می‌خواندند و مردم را نسبت به سلیمان بدبین می‌کردند».



از خود، یا از روی نوشته، می خواندند؛ تبلیغ می کردند؛ زبان به زبان به هم می گفتند؛ بر ملک سلیمان می بستند .

جنیان گمراه کننده؛ آدمیان شیطان صفت؛ جن و انس .

«علی ملک سلیمان»: به زیان کشور سلیمان؛ به زیان سلیمان و کشورش، بالای

کشور او؛ درباره کشور او؛ در عهد و زمان او .

«و ما کفر سلیمان». این قسمت از آیه، سلیمان را از آلودگی به کفر تنزیه می کند. و به تناسب با بعض احتمالات گذشته، چند معنا از آن محتمل است: سلیمان، از جهت عقیده یا عمل به سحر یا پیروی از ساحران، یا تمایل به خدایان دیگران (چنان که در تورات آمده) کافر نشد، [بلکه] این شیاطین بودند که کافر شدند .

نسبت حدوث کفر (کافر شدن) به شیاطین و همچنین نسبت تلاوت برای مردم به آن‌ها، قرینه‌ای است که مراد از شیاطین در اینجا مردمان فریبنده و بداندیش است . همی به مردم سحر می آموختند: «یَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ» این قسمت می تواند پیوست به «واتبعوا» و بیان آن باشد: ^۱ یهود از کتاب خدای روی گرداندند و از آنچه بر ملک سلیمان خوانده می شد پیروی کردند. چگونه؟ از راه آموختن سحر به مردم. بنابراین، جمله «ما کفر سلیمان ولكن...» معترضه و برای تنزیه سلیمان از کفر و نسبت آن به شیاطین است. و ضمیر فاعل «یَعْلَمُونَ» یهود است، نه شیاطین. ولی ظاهر این است که پیوست به جمله متصل قبل و ضمیر فاعل «یَعْلَمُونَ» راجع به شیاطین باشد؛ یعنی شیاطین کافر شدند، چگونه؟، از این رو که به مردم سحر می آموختند .

در آیه اشاره‌ای به چگونگی سحر و درست و نادرست بودن آن نکرده است، تا نظرها و عقاید مختلف، اذهان را از مقصود منحرف نسازد. زیرا سحر و شعبده و

۱. منظور نویسنده این است که: «به مردم سحر می آموختند» توضیح و چگونگی «پیروی کردند»، است .



امثال این‌ها، مانند همه دانش‌های تجربی و فلسفی قدیم، با پیشرفت تجربه و علم، حق و باطل آن خود معلوم می‌گردد. و اگر قرآن کریم در این‌گونه مطالب نظری صریح می‌داد، اختلاف عقاید و بحث‌ها و نظرها [برسر آن] مقصود عالی و نهایی قرآنی را از دیده‌ها می‌پوشاند.

سحر، نشان دادن کارها و تصرفات غیر عادی است که در نظر عامه مردم ساحر را دارای نیروی برتری بنمایاند. منشأ آن گاهی نفسانی است؛ مانند تصرف در خیال و نفوس دیگران و خیر دادن از آینده و خاطرات اشخاص، «تله پاتی» و خواب‌های مغناطیسی و احضار ارواح، که درباره آن بررسی‌هایی می‌شود و اسراری کشف شده، ولی هنوز در تحت قوانین و قواعد علمی درنیامده است. قرآن درباره کارهای ساحران فرعون، اشاره به این تصرفات و چشم‌بندی‌ها می‌کند: ﴿يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾^۱ ﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ﴾^۲ گاهی منشأ سحر نیز چابکی و سرعت در عمل یا، به اصطلاح، تردستی است. گاه منشأ آن استفاده از خواص اجسام و فعل و انفعال‌های آن و همچنین مقارنات کواکب است؛ مانند تشعشع اجسامی چون «سفر» یا تبدیل رنگ آب به خون و پیش‌گویی حوادث خسوف و کسوف، دوری و نزدیکی ستارگان و آثار طبیعی مترتب بر این‌ها. این علوم و تجربیات و کارها چون منحصر به عده‌ای بوده و در میان آن‌ها دور می‌زده، در نظر عامه مردم نادان و بی‌خبر از آن، اعجاز‌آمیز و غیر عادی می‌نمود.^۳

۱. «از سحر آنان چنین به خیال او می‌رسید که آن [چوب‌ها و طناب‌ها مانند مار] به سرعت حرکت می‌کنند». طه (۲۰)، ۶۶.

۲. «چشم‌های مردم را افسون کردند». الاعراف (۷)، ۱۱۶.

۳. هر پدیده‌ای در جهان آفرینش وجود دارد در چارچوب حساب و کتابی دقیق و قانونی روشن از جهان هستی است: «لا رطبٍ ولا یابسٍ الا فی کتابٍ مبینٍ» (الانعام (۶)، ۵۹): هیچ‌تر و خشکی نیست مگر در آیین



«و ما انزل علی الملکین بیابیل هاروت و ماروت...» اشاره به محل و منشأ دیگر سحر، یا گفتارها و کردارهای سحرآمیز است. تصریح به این منشأ و محل، گویا برای این است که ذهن‌ها از آلودگی نسبت دادن سحر و مانند آن به سلیمان پیغمبر، یکسره پاک و روشن گردد. الف و لام «الملکین» و این اشاره و اجمال می‌رساند که داستان دو مَلک بابلی و این دو نام در میان مردم آن زمان شناخته بوده و قرآن آن را، تنها برای عبرت و برگرداندن اذهان از افترا به سلیمان، آورده است. چنانکه بسیاری از روش‌ها و عقاید درست و نادرست امم گذشته را تنها برای عبرت و هدایت، با اشاره یا تصریح، تذکر می‌دهد.

→ نوشتی روشن‌گر قرار دارد. و انسان پیوسته می‌کوشد که این قوانین و اسرار را کشف کند و با شناخت آن‌ها بر طبیعت مسلط گردد و آن را به خدمت خود درآورد. این شناخت مراحل دارد، در مراحل نخست که شناخت اندک و ابتدایی است و زوایای مختلف آن روشن نشده، می‌تواند مورد سوء استفاده کسانی که تازه به اندکی از اسرار آن دست یافته‌اند قرار گیرد و عوام ناآگاه و بی‌خبر از تجربیات علمی را فریب دهد. این افراد شیطان صفت و مردم فریب در کار خود به مهارت‌ها و تردستی‌هایی می‌رسند و بدین وسیله مردم را به کارهای خود جذب می‌کنند و نام افسون و جادو و سحر و شعبده و چشم‌بندی و تردستی بر روی کار خود می‌گذارند. عده‌ای دیگر به برخی از اسرار و قوانین طبیعت بی‌جان و جاندار پی می‌برند و با شناخت جنبه‌هایی از راز درون انسان و طبیعت و پی بردن به ارتباط آن دو با یکدیگر، به کارهایی دست می‌زنند که پایه و مایه علمی دارد، لیکن برای دیگران شگفت‌انگیز است، مانند «تله پاتی» یا ارتباط با افراد از راه دور، «خواب مغناطیسی» یا اثر گذاشتن بر روی شخص به وسیله امواج الکترومانتیک مغز او که در دانش روان‌پزشکی نوین، بخصوص در آمریکا و اروپا، جایگاه مهمی به خود اختصاص داده در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. دسته سوم از این گونه جریان‌ها، ستاره‌شناسی است که از پرستش ستارگان در روزگارهایی و جاهایی از جهان گرفته تا شناخت علمی آن‌ها در نوسان بوده است. در روزگار قدیم، صرف‌نظر از پرستش ستارگان، حرکت آن‌ها و دوری و نزدیکی ستارگان و سیارات به یکدیگر و به زمین، یکی از مباحث مهم ستاره‌شناسان و پیشگویی‌کنندگان و کاهنان بوده است. اگرچه تأثیر کواکب و ستارگان بر روی یکدیگر و کرات دیگر و ساکنان زمین از نظر علمی انکارپذیر نیست، لیکن روی‌کرد غیر علمی و خرافی و افراطی روزگار کهن، و به صورتی گسترده در میان ملل متمدن امروز، را نمی‌توان به شکلی علمی پذیرفت. به هر حال، همیشه در روزگار کهن و عصر جدید، کسانی بوده و هستند که به منظور سودجویی و اظهار قدرت و خودنمایی، از این مسائل به سود خویش و زیان مردم، استفاده می‌کرده‌اند.



در مقابل شیاطین که با قرینه مذکور گویا مردمان بداندیش و گمراه کننده و رانده از خیر بودند، «ملکین» آمده است. پس باید مقصود از ملکین، دو مرد خیرخواه و خیراندیش و هادی خلق باشند. از این جهت که مردانی پاک سرشت و فرشته خو بودند، آنان را «مَلک» می گفتند. یا به همین جهت، قرآن مجازاً آن‌ها را مَلک خوانده است، و نزول بر مَلک «ما أنزل علی الملکین» اگر مقصود نزول بر فرشته باشد، جز با توجیه و تأویل، نه درست است و نه مصطلح.

از روش شیاطین و تلقین های آنان به «تتلوا علی» تعبیر فرموده، تا افترا و دروغ و بی پایگی گفته های آن‌ها را برساند. و از دانسته های ملکین به «ما أنزل» تعبیر شده است تا مشعر به برتری و بلندی آن مطالب باشد. ظاهر عطف «و ما انزل» مغایرت است؛^۱ یعنی آنچه از دسترسی ساحران و عامه مردم دور و بالاتر بوده، در دسترس فکری آن دو فرشته خوی قرار داده شد. آن‌ها به خوبی آن را، از راه وحی و الهام یا حدس و درک درست، دریافتند. چون «انزال» به معنی فروفرستادن وحی و الهام و جای دادن در قلب و همچنین در دسترس قرار دادن هر چیز آمده است: «و أنزل السکینه»، «و أنزلنا الحديد». شاید هم مقصود از فراگرفتن «ما أنزل» دریافت از سرزمین های دیگری مانند هند و مصر باشد که از سرزمین بابل مرتفع تر یا مقام آن‌ها بالاتر بوده است؛ چنان که مسافر را نازل گویند.

۱. چنان که مؤلف بیان کرده است؛ «آنچه شیاطین همی درباره ملک سلیمان می خواندند و...» با جمله بعد «و چیزهایی را که بر دو فرشته، در بابل، هاروت و ماروت، فرود آمده بود.» مغایرت دارد، زیرا خواننده های نخستین از افتراها و دروغ پردازی ها و گفته های بی پایه شیاطین درباره کشور قدرتمند سلیمان است که از سطح پایین و پست و با هدف سست کردن پایه های قدرت و از میان بردن وحدت آن کشور پخش و پراکنده می شد، و در برابر آن، چیزهایی که بر دو فرشته، یا دو انسان فرشته خوی، در بابل فرود آمده بود، آموزش هایی بود از سطح بالاتر برای خنثی کردن شایعات و افتراهای شیطان صفتان. لذا او عطفی که میان این دو جمله آمده برای نشان دادن مغایرت این دو گونه القاها و آموزش هاست.



«مَلِکِین» (به کسر لام) هم قرائت شده: دو پادشاه که دارای قدرت ظاهری یا معنوی در میان مردم بودند.

جمله بعد: «و مایعلمان»، بیان پاک سرشتی و فرشته خویی و روش کار و خدمت آن دو ملک است. این دو ملک، به هر صورت که بودند، آنچه فراگرفته بودند، به هر که می‌آموختند، پیش از آموختن یا در همان وقت، اعلام می‌کردند که ما فتنه ایم! پس با عقیده و عمل به آن کافر مشو! گویا وجود و رفتار و فراگرفته‌ها و تعلیمات آن دو ملک موجب آزمایش (فتنه) بوده است تا مردمی که استعداد فهم و درک داشته‌اند، بتوانند با میزان شخصیت و رفتار آن‌ها، یا معلوماتی که از آنان فرا می‌گرفتند، خود را از اغوای کاهنان و ساحرانی که با عقول و اندیشه‌های مردم بازی می‌کردند و آن‌ها را مسخر خود می‌کردند، نجات دهند. کسانی از آن‌ها هم به سوی گمراهی و شر می‌رفتند.

می‌شود که این دو، در نظر و عرف آن مردم فرشته خوانده می‌شدند و خود را در چهره مردم خیرخواه می‌نمایاندند و این کلمات «نحن فتنه فلا تکفر» را برای جلب انظار و فریب خلق می‌گفتند، تا آن‌ها را خیرخواه و خدمتگزار و بافته‌ها و افسون‌هاشان را حقایق بشناسند، چنانکه جادوگران این زمان، سحر و جادوی خود را به سلیمان و دانیال و بعضی از ائمه اسلام نسبت می‌دهند. اگر تفصیل «ما انزل» که چه بوده، و خصوصیات «ملکین» که چه کسانی بودند، مورد نظر قرآن بود، بیان می‌کرد. گویا نظر قرآن همان توجه به منشأ دیگر اوهام گمراه‌کننده‌ای است که از بابل، مرکز کلدۀ قدیم و آن سرزمین تمدن اسرارآمیز، به وسیله دو تن که این اسرار را از میان دیوارهای محدود ساحران و کاهنان بیرون آوردند، در میان ملل، به خصوص یهود، منتشر گردید و یهود هم به نوبه خود به هر جا پراکنده شدند، این اوهام را با خود بردند و پراکندند.



کشور کلد در میان دجله و فرات و در دهانه خلیج فارس واقع بود. ارتباط این سرزمین حاصلخیز از راه خشکی و دریا با مراکز علم و تمدن آن روز از شرق و غرب، مانند هند، ایران، مصر، یونان و فلسطین، از هر جهت سبب پیشرفت و نفوذ کلدانیان گردید. دشت وسیع و دره مانند و آسمان باز و درخشان آن تا آنجا که وسائل علمی آن روز اجازه می داد، هوشمندان کلدانی را متوجه مدارات، اوج و حضیض، قرب و بعد و دیگر اوضاع کواکب ساخت.^۱ به همین جهت بود که کلدانیان به تأثیر روحانی اختران در همه شؤون زندگی معتقد گشتند و هیاکل و صور آن‌ها را پرستیدند. ابراهیم خلیل از میان همین‌ها برای دعوت به توحید و توجه دادن به ربوبیت پروردگار برخاست. این‌ها که بیش از دیگران به آثار مقارنات و بعد و قرب کواکب و خسوف و کسوف و انعکاس اشعه کیهانی در فضا و زمین و مزاج‌های آن‌ها آشنا شده بودند، از این مطالب پیشگویی‌هایی می کردند و به حسب تأثیر این انقلاب‌ها و اوضاع در نفوس و اخلاق، گاهی درباره اموری مانند جنگ، صلح و قحطی حدس‌هایی می زدند. این گونه پیشگویی‌ها که بعضی از روی حساب و قواعد و بعضی از روی حدس بود، عامه را به این صاحبان نظر و پیشگویان آن چنان متوجه کرد که آن‌ها را دارای قدرت فوق العاده و مؤثر در خیر و شرّ و مرجع کارگشایی می پنداشتند. بعضی شیادان از این توجه و دلباختگی عامه، سوء استفاده کردند و بازار ساحران و کاهنان رایج شد.

۱. سیارگان هر یک در مداری معین حرکت می کنند و در ضمن حرکت به نقطه معینی مانند خورشید یا سیاره زمین، دور و نزدیک می شوند و به بالاترین نقطه مدار (اوج) یا پایین ترین نقطه مدار (حضیض) می رسند. ستاره شناسان بر روی نزدیکی و دوری و اوج و حضیض آن‌ها حساب‌هایی باز، و هر وضعی از اوضاع آن‌ها را تفسیر و تحلیل می کنند و نتایجی می گیرند. گویا نخستین بار این بابلیان بودند که چنین محاسبه‌هایی را درباره اوضاع مختلف کواکب آغاز کردند.



محققین در تاریخ تمدن‌های باستانی می‌گویند:

فلسفه و هیئت از سرزمین کلدیه به ثمر رسید و از کلدانیان آغاز گردید و از [طریق] آن‌ها به سرزمین فینیقیه، فارس، هند، مصر، عرب و یونان رفت. گویند نخستین دانشمند نامی کلدیه «زرواستره» بوده که در زمان نمرود می‌زیست. پس از او، «بیلوس»، معلم هیئت و فلک بوده که در «۲۳۰ ق.م.» می‌زیست. او که برای عامه این علم را دقیق و آسان تألیف کرد، همین احاطه و قدرت علمی و پیش‌گویی‌های او از حوادث کیهانی بود که او را پس از مرگش در نظر مردم در ردیف خدایان قرار داد و هیکل [معبد] بزرگی بر سر قبرش در بابل ساختند. پس از این دانشمندان و فلاسفه نخستین، سحر و شعبده و نیرنگ، اخترشناسی و پیش‌بینی سعد و نحس و گشودن زایچه میان کلدانیان و بابلیان آن چنان رایج شد که بابل به همین نام و عنوان خوانده می‌شد و «سحر بابلی» و «بابل ساحران» [برسر زبان‌ها افتاد]. از همین رو قدرت تمدن و علم و اجتماعشان به ضعف و انقراض گرایید.

«آلبرماله» در کتاب تاریخ ملل شرق و یونان می‌گوید:

«مردم کلدیه اموات را حرمت می‌کردند و به این کار بسی علاقه داشتند، زیرا به گمان این‌ها ارواح می‌توانند به زمین برگشته زندگان را آزار کنند... از این گذشته، معتقد بودند که عده زیادی از اجنه بدکار و شیاطین نامرئی روی زمین در کمین نشسته‌اند و مردم را اذیت می‌کنند. شیاطین را به صورت‌های زشت تصویر می‌کردند و به آن‌ها تنه انسان و سرو پای حیوان می‌دادند. یکی از کتاب‌های آشوری شیاطین را این‌طور وصف می‌کند: آنجا زوزه می‌کشند، اینجا در کمین نشسته‌اند؛ کرم‌های بزرگی هستند که آسمان سرداده؛ بسیار مهیب‌اند؛ زوزه شان شهر را فرا می‌گیرد، زاد و ولدشان از درون خاک بیرون می‌ریزد... مردم کلدیه، برای اینکه از دشمنان نادیده خود



را حفظ کنند، به جادوگران و ساحران متوسل می شدند. سحره مردمان مخوف و مقتدری بودند، زیرا این قوه در آنان بود که زنجیر از گردن شیاطین برگیرند و طالع بد را وبال گردن مردم سازند. راه طرد شیاطین، خواندن اذکار و اوراد و پاشیدن آب متبرک و جوشاندن علف های جادو بوده است. به وسیله نوارهایی که به اشکال متبرک دست دوزی می شد و طلسمات و تعویذاتی که اسباب سفیدبختی می گردید خود را از شر شیطان محافظت می کردند استعمال طلسم و تعویذ و علف های جادو و اوراد را که به کار رفع و دفع سیاه بختی می رفت، مردم کلدی در سرتاسر دنیای قدیم منتشر کرده اند... پیش تر گذشت که مردم کلدی جایگاه بزرگ ترین خدایان خود را در مهم ترین ستارگان آسمان، یعنی خورشید و ماه و سیارات قرار داده بودند. عموماً در آسمان کلدی ستاره پرتو تندی دارد و مردم این سرزمین هر ستاره را مظهر یکی از صفات ربوبیت دانسته اند و مفسر و ترجمان اراده خداوند پنداشته اند و گمان می کردند که با رصد ستارگان می توانند به مشیت الهی پی ببرند و از حرکت آن ها حدس بزنند که چه اتفاقاتی در زمین روی خواهد داد. از این قرار کهنه غیب هم می گفتند؛ و مخصوصاً در پیش گویی آتیه مردم ید طولایی داشتند. به نظر ایشان طالع هر کس منوط به جایی است که در موقع تولد او ستارگان نسبت مخصوصی با یکدیگر داشتند. بنابراین، هر که به دنیا می آید ممکن است ستاره اش بد یا خوب باشد. این نوع غیب گویی را مردم یونان «زایجه کشی» نام داده اند؛ و دقتی را که به قصد کشف اوضاع آینده در احوال ستارگان به عمل می آید، علم احکام گفته اند. پس علم احکام شاخه ای از غیب گویی بوده است. کاهنان کلدی راه های دیگری نیز برای پیش گویی داشتند که از آن جمله تعبیر خواب بوده. [راه] دیگر کیفیت دل و اندرون [جانداران]؛ به خصوص در حین امتحان امعاء و



احشاء حیوانات قربانی و خصوصاً جگر آن‌ها بود. [وراه] دیگر اشکالی بود که وقتی قطرهٔ روغن در آب می‌افتاد، به خود می‌گرفت.^۱

به احتمال ضعیفی «ما» در «ما أنزل» نافییه و عطف به «ما کفر سلیمان» است: سلیمان کافر نشد... و بر دو ملک نازل نگردید. «ما یعلمان من أحد...» را نیز می‌توان چنین معنا کرد: و تعلیم نمی‌دادند کسی را تا آنکه بگویند ما فتنه‌ایم، پس کافر مشو! «فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته». آن دو ملک برای آزمایش و بیداری عقول و نجات نفوس از افسون کاهنان و ساحران، آنچه از رموز سحر، پیش‌گویی‌ها، تأثیرات نفسانی و مانند آن‌ها دریافته بودند، تعلیم می‌دادند، ولی بداندیشانی، آنچه از آن‌ها فراگرفته بودند در راه تسخیر نفوس و تفرقه و بریدن پیوندهای زندگی و روابط اجتماعی به کار بردند و آنچه را سودمند بود رها کردند و این افسونگری‌های تفرقه افکن را در جهان منتشر کردند.

«فیتعلمون» گویا اشاره‌ای است به نشر این تعالیم از بابل به وسیله این دو. و شاید آن تجربیات و دریافته‌ها قبلاً فقط رموزی در میان کاهنان و ساحران بوده است. و «ما یفرقون...» اشاره به سوء استفادهٔ مردمی از این تعلیمات و بریدن میان زن و شوهر، نمونهٔ اثر کار پست آن‌ها و قطع رابطه و اخلال در زندگی خانواده است. گرچه فراگرفته‌ها و کارهای این ساحران چنین آثاری داشت، ولی این اعمال و آثار آن بر خلاف قوانین خلقت و خارق عادت، چنان که مردم بی‌خبر و نادان می‌پنداشتند، نبود، بلکه مرتبط و معلول قوانین و نوامیس الهی بود:

«و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله». این بیان توجّه دادن به علل و اسباب پنهانی این آثار است تا آدمی، با فکر و تدبّر و بررسی، این گونه علل را کشف کند و

۱. ماله، آلبر و زول ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ترجمهٔ عبدالحسین هزیر، انتشارات علمی و دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲، ص ۸۴-۸۶.



خود را از اوهام و عبودیت کاهنان و افسونگران برهانند؛ و هم تذکری است به علت العلل و مسبب الاسباب و توحید در فعل و مشیت، که مقصد عالی قرآن است. پس از بیان اثر ناچیز این فراگرفته‌ها و استناد آن به علل و اسباب عادی، وضع عقلی و روحی این مردم فرومایه (یهود، یا بابلی‌ها، و یا عموم ملل منحط) را یادآوری می‌کند، که به جای فراگرفتن دانش‌های سودمند در پیشرفت زندگی و نیرومند شدن خرده‌ها و خوی‌های آدمی، چیزهایی را فرا می‌گرفتند که سودی نداشت و زیان آور هم بود:

«و يتعلمون ما يضرهم و لا ينفعهم». از بررسی احوال ملل و زندگی کسانی که دنبال مطالب و معلوماتی هستند که با سنن زندگی سازگار نیست، این حقیقت را به خوبی معلوم می‌دارد که جویندگان و خریداران این چیزها، از زندگی برتری که قدرت و عزت و کمال دربر داشته باشد بهره‌ای ندارند و پیوسته در حال پستی، دریوزگی و زبونی به سر می‌برند. این گونه تیره بختان چگونه می‌توانند طالع سعد دیگران را بگشایند؟ و چگونه مردمی از آن‌ها چنین انتظاری دارند؟

«و لقد علموا لمن اشتره ماله فی الآخرة من خلاق». «لام» تأکید و «قد» تحقیق و «علموا» که راجع به عموم فراگیرندگان و پیروان آن‌هاست، و «لام» جواب قسم، بر زیان بخش بودن پیروی از سحر و ساحری به شدت تأکید می‌کند. اگر مقصود از «فی الآخرة» عالم قیامت باشد، چگونه قرآن علم عمومی و محقق آن مردم را گواه مطلب آورده است و چگونه آن مردم وهم پرست و کوتاه اندیش به زیان و بی نصیبی اخروی این مشتریان، علم تحقیقی داشتند؟! کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»

عقب ماندگی پیروان اوهام و بازیگران با عقول، از کاروان حیات و بی بهرگی آن‌ها از سعادت معلوم و مشهود است. آنچه از این‌ها پوشیده است زیان‌های معنوی و از میان رفتن سرمایه‌های نفسانی است:



«و لبس ماشروا به انفسهم لوكانوا يعلمون». این زیان نفسانی، چون بسی مهم است و برای عموم فهمیدنی نیست، به تأکید «لبس» آغاز شده و به «لو»، که برای شرط ممتنع است، ختم گردیده. پس علم اول «و لقد علموا» راجع به زیان ظاهری مشهود و علم دوم راجع به زیان باطنی معقول است و توهم تنافی [میان آن دو] بی جاست. اگر [آن مردم] به جای پیروی از سحر ساحران و کهنات کاهنان، از هدایت پیامبران پیروی می کردند و به نور ایمان خردها را می افروختند و با تقوا زندگی خود را سامان می دادند، از جانب خدا و از هر سو خیرات به آنها روی می آورد و بهره محقق شان بیش از این بود که به خیال خود از این اباطیل انتظار داشتند:

«و لو انهم آمنوا و اتقوا لمثوبةً من عند الله خیر لوكانوا يعلمون». «لو» در آغاز و ختم این آیه نیز اشاره به این دارد که اندیشه های کوتاه آنان به این حقیقت نمی رسد و لیاقت بهره مندی از ایمان و تقوا را ندارند.

اشارات، کلمات، قرائات و ترکیب های این آیه طولانی «واتبعوا...» تاب معانی و احتمالات بسیار و شگفت انگیزی دارد. آن سان که سحر و شعبده و تأثیرات نفسانی آن که مورد نظر آیه است، شعبه های بسیاری دارد و محققین درباره حق و باطل بودن این فنون نظرهای مختلفی داده اند و ریشه علمی و نفسانی بعضی را تا اندازه ای بررسی کرده اند و بعضی از اسرار آن هنوز مجهول است. بعضی [از مفسرین] نیز ترکیبات و احتمالات نزدیک به ظواهر این آیه و دور از آن و افسانه هایی را که پیرامون چگونگی این داستان ها بافته شده است، به بیش از یک میلیون رسانده اند! شاید بهره بیشتری از مطالب هدایتی و تربیتی این آیه، مانند مطلب علمی آن، برای آیندگان باشد.

این آیه، با اشارات و کلمات کوتاه و بیان جامع، مطالب و صورت هایی را در ذهن دریابنده منعکس می کند و به شتاب از یک یک آنها می گذرد: یهود را



می‌نمایاند که پس از چندی که هدایت و دعوت پیامبران و سُنن الهی را پیروی کردند و شیاطین را محکوم تدبیر خود ساختند، پیرو و سوسه‌ها و تلقینات اینان شدند و کتاب و سُنن الهی را پشت سر افکندند. او آخر ملک سلیمان را می‌نمایاند که در آن [روزگار] میدان برای افسونگران و ساحران گمراه کننده باز شد تا آنجا که می‌خواستند دامن پاک سلیمان را آلوده سازند و چهرهٔ پیامبریش را بپوشانند. آن‌گاه با جملهٔ کوتاه: «و ما کفر سلیمان» سلیمان را تبرئه و چهرهٔ پیامبریش را می‌نمایاند. و با جملهٔ «و لکنّ الشیاطین کفروا یعلّمون الناس السّحر»، کفر شیاطین و پرده‌های تاریک افسون‌ها و جادوگری‌های آنان را نشان می‌دهد؛ گویی این‌ها مردم را دسته دسته در هر گوشه و کنار پیرامون خود جمع کرده‌اند و آن‌ها را سرگرم گمراهی‌های خود می‌دارند. از کجا و چگونه در کشور ایمان و هدایت و حکومت سلیمانی، سحر و افسون رایج گردید؟ «و ما انزل علی الملکین...»، منشأ آن را می‌نمایاند و گوشه‌ای از شهر عظیم و اسرارآمیز بابل را با کاهنان و ساحران نشان می‌دهد. در این شهر، از یکسو بناها و هیاکل بزرگ و مفتح و بوستان‌های معلق^۱ و کاهنان و ساحران به

۱. هرودوت، مورخ مشهور، می‌نویسد: «شهر بابل بر بهنهٔ وسیع مربع الشکلی بنا شده است که طول هر یک از اطراف آن ۱۲۰ فرسخ و محیطش ۴۸۰ فرسخ (گویا میل) بوده است. و این مسافت را خلیج عمیقی که همواره از آب مملو است احاطه کرده و بعد از خلیج دیواری برای این شهر بنا شده است که ۳۳۵ قدم ارتفاع و یکصد قدم قطر و صاحب ۲۵۰ برج و یکصد عدد دروازهٔ برنجین است. و اغلب این حصار از آجر بنا گشته. رود فرات این شهر را به دو قسمت منقسم می‌کند و بر طرفین رود، حصار برای جلوگیری از دشمنان تأسیس یافته که آن را نیز درهای برنجین است که به نهر پایین می‌رود. از جمله بناهای معظم این شهر قصر سلاطین است که بر محل مدوّری بنا شده و حصار محکمی آن را احاطه کرده است. و هیکل «بیل» [معبد بت بیل] نیز از جمله عمارات عظیمهٔ این شهر است و تائیل و آلات طلائی بسیار نیکو و شکیل در آنجاست و بوستان‌های معلق در آن بوده که ارتفاع آن از سطح زمین در حدود ۷۵ قدم بوده و از هر نوع درخت و نباتات خوش‌نما در آن کاشته بودند. قطر درخت‌های تناور آن به دوازده قدم می‌رسیده است. اکنون همهٔ این بناها با خاک یکسان شده است. اکنون از ویرانه‌های آن، سه اثر مانده است، اثر [اول آن است که اعراب آن را بابل می‌گویند و دور



چشم می‌آیند که مردم را مسخر اوهام کرده‌اند؛ و از سوی دیگر، از لوازم این اوهام و اجتماعات، گسترش مراکز فساد و افزایش زنان و دختران پرده‌در و بی‌عفت و مجامع لهو و طرب بوده است که ساحران مردم را با آن‌ها سرگرم می‌داشتند.^۱ در این میان، دو مرد ملکوتی صفت، با چهره درخشان و عمامه‌های سفید و جامه‌های بلند کتانی و موهای روغن زده،^۲ به هدایت و تعلیم عامه مردم برخاسته‌اند تا مانند سقراط حکیم، طلسم اوهام را بشکنند و مردم را از افسون کاهنان، که همدست طبقات حاکمه بودند، و از آلودگی به فحشا برهانند. شاید از این جهت قرآن کریم آن‌ها را «مَلک» نامیده که نه پیامبر و از جانب خدا بودند و نه مانند عموم فلاسفه‌ای که خود را از مسئولیت برای نجات خلق برکنار می‌دارند، و نه چون عامه مردمی که مسخر اوهام می‌شوند. پس این نام «مَلک» از هر عنوانی برای آن‌ها مناسب‌تر است. این‌ها رموز سحر و شعبده و کهنات را که محصور میان کاهنان و مخصوص آنان بود، برای عموم بیان می‌کردند و پرده اوهام را کنار می‌زدند. به همین سبب و از همین جا این رموز در میان مردم آن سرزمین شایع شد تا [آنجا که] در میان یهود و محیط آماده ملک سلیمان سرایت کرد.

همین آیه، که چون شهابی ثاقب، برای طرد اوهام و تلقینات شیاطین است، چنان اوهام و بافته‌های اسرائیلی - که بعضی از آن‌ها در قیافه روایات اسلامی درآمده -

→ نیست که بقایای هیکل «بیل» باشد. دوم قصر مشهور «نبوکدنصر»... سوم برج نمرود است و آن بقایای هیکلی است که برای خدایی [به نام] «بیو» تقدیس کرده بودند. بعضی از سیاحان از روی جهالت آن را برج بابل خوانده‌اند، با آنکه جمیع دول که بر کلدانیان دست یافتند به خرابی آن کوشیدند و اسکندر کبیر ده هزار نفر را بر خراب کردن آن گماشت، تا به حال به محو آن دست نیافته‌اند» (نقل از قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف مستر هاکس).

۱. این اوضاع و احوالی است که مورخین درباره‌ی اواخر تمدن بابل ذکر کرده‌اند.

۲. مورخین اعیان و علمای بابل را این چنین توصیف کرده‌اند. (تاریخ کتاب مقدس، ذیل لغت بابل).



پیرامون آن را فرا گرفته و حقیقت روشن آن را پوشانده که اذهان را از هدف هدایت و تربیت قرآن منصرف می‌گرداند.

چون این اوهام پیوسته نفوس را از درک صحیح و منطقی حوادث و اصول خلقت و واقع بینی و عمل شایسته منصرف می‌دارد، هر ملتی که گرفتار این گونه اباطیل شود راه انقراض و ذلت را در پیش می‌گیرد و علت العلل انقراض تمدن‌هایی مانند کلد، روم، مصر و ملک سلیمان همین بوده است؛ دیگر علل، چون گرفتاری به استبداد حکومت‌ها و سرگرمی به فحشاء، از لوازم و آثار آن است. سرزمین غرب تا مقهور دستگاه‌های کهنات و سحر و شعبده بود، نتوانست چشم باز کند و اسرار خلقت و قوانین حیات را بررسی کند. دکارت که مردی موحد بود و نظریاتش از مؤثرترین منشأهای انقلاب فکری و علمی اروپا گردید، راجع به خودش می‌گوید: «بر قدر و قیمت تعلیمات خبیثه هم آن اندازه خود را آگاه می‌دانستم که از وعده‌های کیمیاگران و اخبار اهل تنجیم و دروغ‌های ساحران و نیرنگ‌ها و یا گزافه‌گویی‌های کسانی که بیش از معلومات خود داعیه دارند فریب نخوردم».^۱

با آنکه این آیه به صراحت منطوق و مفهوم، عقیده و عمل به این اوهام را سه بار محکوم به کفر کرده: «وما کفر سلیمان؛ و لکن الشیاطین کفروا؛ فلا تکفر» و با آنکه فقهای عالی قدر اسلام و امامیه، سحر و احکام آن را حرام و هر که آن را حلال شمرد کافر و خونس را مباح دانسته‌اند، چنان که فقیه بزرگوار شیعه شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه - روایات و فتاوی‌ای علما را نقل کرده و خود نظر داده است»^۲ با همه این‌ها امروز مسلمانان بیش از ملل دیگر گرفتار انواع سحر و کهنات‌اند!

۱. سیر حکمت در اروپا، نگارش محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۴۴ (ج ۱، ص ۱۸۷).
 ۲. الانصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، چاپ تبریز، خط طاهر خوشنویس، ص ۳۲.